

## منابع احکام شرعی از دیدگاه علمای شیعه وسنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ

امروز مقدمه‌ای برای دو بحث قرآنی که در پی داریم و برای کل بحث‌های عقیدتی، علمی، اخلاقی، عملی، فردی و اجتماعی، عرض می‌کنیم.

چنان که اعلام شده دو بحث داریم: روز شنبه و یکشنبه عرفان از نظر قرآن است و دوشنبه تا چهارشنبه فقه قرآنی مبحث قضاوت. ولی قبل از این دو بحث، امروز مقدمه‌ای عرض می‌کنیم که گرچه قبلاً اشاراتی به این مطلب شده‌است اما به طور اصلی، اساسی، ریشه‌ای، پایه‌های این بحث را حضور مقدستان عرض می‌کنیم.

سوال: آیا ادله‌ی تشریحی و ادله‌ی شرعی در میان فقیهان مسلمان، اعم از شیعه و سنی چند عدد است؟ اصولاً ما در آغاز، مثلثی را ترسیم می‌کنیم برای ادله‌ی تشریحی و شرعی و یا غیر از این‌ها:

۱- یا دلیل تشریح است.

۲- یا دلیل شرعی است.

۳- یا نه دلیل تشریح است و نه دلیل شرعی است.

این ادله‌ای که معروف است بین فقیهان شیعه و سنی هر سه جهت را در بر دارد، بعضی از این ادله، ادله‌ی تشریحیه است، و بعضی ادله‌ی شرعیه است، و بعضی نه تشریحیه است و نه شرعیه.

اما مجموع ادله بر حسب عقیده فقیهان شیعه و سنی: کتاب، سنت، عقل، اجماع، اطلاق (اجماع هم دو قسم است: اجماع محصل و اجماع منقول)، شهرت، سیره، قیاس، استحسان، استصلاح.

این سه‌تای اخیر از این یازده مورد، مخصوص به برادران سنی است. گرچه بعضی از شیعیان هم اخیراً مجلس استصلاح درست کرده‌اند. بنابراین ادله، بین تشریحیه و یا شرعیه و یا نه تشریحیه و نه شرعی همین ده، یازده‌تاست. باز تکرار می‌کنم: کتاب، سنت، عقل، اطلاق، اجماع محصل، اجمال منقول، شهرت، خبر واحد، قیاس، استحسان، استصلاح. در این یازده مورد به دلیل آیاتی قرآنی و روایاتی متواتر و با دلیل عقلی مطلق و حیاتی، دلیل تشریحیه اسلامی ما فقط یک دلیل است، فقط قرآن است؛ مشرّع خداست آن هم در قرآن و پیغمبر مشرّع نیست و ناقل وحی شریعت است بر سه مبنای قرآن که عرض می‌کنیم.

حالا، در اینکه قرآن دلیل مشرّع است، معصوم است، غیر محرف (غیر تحریف شده) است، واضح البیان است، تبیان است، بیان است، نور است، برهان است، مسلمان‌های حسابی شکی ندارند. در بحث‌های گذشته در مورد قرآن بر مبنای قرآن، مفصلاً بحث کردیم. که قرآن از جهاتی چند خود را معرفی کرده که افسح، ابلغ، آیین، اکمل کلّ وحی‌های آسمانی و نظرات غیر آسمانی است.

در جمع، بین کلّ فقیهان شیعی و سنی و کلّ مسلمانان چه شیعه و سنی، قدر مسلم دلیل مشرّع اسلامی که متفق علیه است قرآن می‌باشد؛ اما سنت هم، عقل هم، اجماع هم، اطلاق هم، شهرت هم، سیره هم، خبر واحد هم، قیاس هم، استحسان هم، استصلاح هم، اینها هرگز دلیل ندارند، بلکه دلیل بر ضد این‌هاست.

از نظر دلالت قرآنی بر انحصار دلیل مشرّع بر قرآن، آیاتی چند و روایاتی متواتر داریم؛ و بر عکس: بر عدم مشرّع بودن یا شرعی بودن دلیل‌های دیگر چه اطلاق باشد، چه اجماع محصل باشد چه اجماع منقول باشد، چه سیره باشد، چه شهرت باشد،

چه خبر واحد باشد، تا چه رسد به قیاس و استحسان و استصلاح، نه تنها دلیلی بر اثبات این‌ها نیست بلکه ادله بر رفع اینها قاطع و ثابت است.

(ویراستار: البته استاد در جای دیگر تبصره‌ی این قاعده را ذکر کرده‌اند که اجماع و شهرت و هر روایتی که خلاف قرآن نباشد، در صورتی که معارضی نداشته باشد و از طریق علمای امامیه به ما رسیده باشد، طبق آیه « قل لله الحجة البالغة » مقبول است زیرا اگر شارع مقدس با آن مخالف بود حتما حجّتی رسا بر ضدّ آن برای ما ارسال می‌داشت و در تعارض دو روایت نیز مرجحات منقول در مقبوله عمر بن حنظله مقبول است. و در مباحث فقهی بیان داشته‌اند که «عامّ البلوی» بودن یک حکم نیز موجب می‌گردد که جز مستند «عامّ الحجة» (منظور مستند قوی است نه مثل خبر واحد) را قبول نکنیم.)

بنابراین ما چند مبحث داریم: یک این که دلیل مشرّع شرعی در انحصار قرآن است.

سوال: آیا سنت دلیل مشرّع نیست، دلیل شرعی نیست؟ آیا عقل که در آیاتی در قرآن شریف در جای جایش، خدا ما را مأمور به تعقل و شعور و تفکر و تدبیر کرده‌است دلیل نیست؟ و آیا و آیا و آیا؟ عرض می‌کنیم ما یک دلیل مشرّع داریم، یک دلیل شرعی داریم و یک دلیل علیل نه مشرّع و نه شرعی.

[سنت اگر شرعی باشد که مشرّع نیست]

صبر کنید! قرآن دلیل مشرّع است و دلیل شرعی است. دلیل واحد مشرّع است و دلیل شرعی درجه اول است؛ و سنت هم چون ناقل از قرآن است دلیل شرعی است و نه مشرّع. یعنی اگر قطعاً از رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) حکمی به ما رسید که این حکم نه موافق قرآن است و نه مخالف قرآن و این حکم بر خلاف عقل مطلق، علم مطلق، حس مطلق نیست و موافق نصّ قرآن و مخالف نصّ قرآن نیز نیست این دلیل هست ولی دلیل شرعیست و مشرّع نیست، پیغمبر مشرّع نیست «إن أنا ألا رسول.»

سوره‌ی جن «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا (۲۶) إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا (۲۷) لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ» از جمله ادله بر این مطلب، بر خلاف نظرات و روایاتی، همین آیه است.

«عالم الغیب» خدا عالم کل غیوب است بلا استثناء. «فلا يظهر علی غیبه احدا» غیبش را به احدی اطلاع نمی‌دهد، این استغراق سلب است. «الا من ارتضى من رسول» بر غیبش رُسل و حیانی را آگاه می‌کند؛ رُسل و حیانی رسولند، رب نیستند، رب رسول (یعنی ربی که خودش رسول باشد) نیستند، مُمَحَّضًا رسولند «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم، ۴) این وحی درونی نیست، وحی برونی ربانی است و این وحی برونی ربانی هم در چند مرحله، در انحصار وحی قرآنی است:

مرحله نخست لیله‌ی معراج است. در شب معراج که «فأوحى الی عبده ما اوحى» قرآن به بصورت فشرده و مختصر و کلیت بر قلب نازنین رسول نازل شد و همچنین در شب قدر «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ». در این دو شب قرآن به صورت مجموعی، محکم، فشرده، کلی، که قرآن مفصلاً بیانگر اوست نازل شد. این مرحله اولی.

مرحله‌ی دوم با الفاظ آیاتی که سوره‌ی مبارکه حمد است نازل شد، اولین سوره‌ای که بر حضرت نازل شد سوره‌ی حمد است و سوره‌ی حمد حاوی کل قرآن است از اصول، فروع، احکام عقیدتی، احکام علمی و احکام عملی.

مرحله‌ی بعد تفصیل کتاب است «الر كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» (هود، ۱). «أَحْكَمَتْ» در شب قدر، «أَحْكَمَتْ» در شب معراج؛ در این شب «أَحْكَمَتْ» لفظی نداشت، آیه‌ی لفظی نداشت. «أَحْكَمَتْ» در سوره‌ی حمد. آیات لفظی، هفت آیه است «ثم فصلت»؛ «أَحْكَمَتْ» در شب قدر، در شب معراج، و بعداً در آغاز تفصیل؛ «ثم فصلت» در طول بیست و سه سال؛ بعد از حمد تا زمان وفات رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) (قرآن) نازل گردید.

حالا، این سوال را تکرار می‌کنیم: آیا سنت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) گذشته از اینکه مشرّع نیست، کلاً شرعی است؟ جواب این است که: در صورت موافقت با قرآن شرعی است، یا اگر مانند رکعات هفده‌گانه نماز، نه موافق قرآن است نه مخالف، نه موافق نص قرآن است و نه ظاهرش، نه مخالف نص قرآن است و نه ظاهرش، این جا اگر بر خلاف عقل مطلق، علم مطلق، حس مطلق نباشد؛ خواهیم فهمید که این از سنت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) است.

[ببخشید اینجا یک عامل دیگر نباید باشد که ما می‌گوییم حالت انتظار داشته باشد؟ یعنی سوالی داشته باشیم، نیازی داشته باشیم که این پاسخگوی ما باشد].

سوال دو نوع است: یا سوالی است که آگاهانه مکلف سوال می‌کند، جوابش در قرآن است یا سوالی است که باید بکند و آگاه نیست آن هم جوابش هست. جواب هر سُئلی (سؤال اعم از سوال است) جواب هر حاجتی، حاجت تکلیفی بر مبنای وحی قرآن، چه سوال بشود، چه نشود، چه زمان نزول قرآن، زمان رسالت پیغمبر، زمان حضور پیغمبر، الی یوم القیامة، هر سوالی که شده است و یا نشده است و باید بشود که آن هم سؤال است، جوابش در قرآن است.

[نه منظورم این است که یک موقع است ما مثلاً می‌گوئیم نماز بخوان ولی منتظریم که این نماز چه شکلی است، به چه صورت است؟ این گفته می‌شود. ولی یک موقع است می‌گوید یک چیزی است اصلاً نیاز نیست آن را انجام بدهیم و پیامبر می‌گوید، این آیا ضرورت دارد؟]

چیزی که مکلف به آن احتیاج دارد، حتی با عقل مطلق و علم مطلق هم بدست نمی‌آورد و مکلفان و عاقلان و حتی عالمان و فقیهان درش اختلاف دارند، این بُعد اصلی ضروری و حیاتی است؛ چه در قرآن چه در غیر قرآن. ولیکن مطالبی که عقل رس است؛ علم رس است؛ حس رس است؛ احیاناً قرآن می‌گوید و یا احیاناً قرآن نمی‌گوید. گفتنش ضرورتی ندارد مگر برای مقدمه‌ی توضیح مطلبی مجهول که «الفکر حرکت من المبادی ومن المبادی الی المرادی.»

حالا، این مطلبی که عرض می‌کنم عمقاً چهارده قرن از عمرش می‌گذرد ولیکن صورتاً شاید تا کنون گفته نشده یا ما نشنیدیم که: سنت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در صورتی که نه موافق قرآن است و نه مخالف قرآن، مخالف عقل مطلق هم نیست، مخالف علم مطلق هم نیست، مخالف قطعیات حسی مطلق هم نیست، این هم وحی قرآن است؟ قرآن که نه در صراحت آیاتش، نه در ظهور آیاتش، نه در اشارت آیاتش و نه در لطائف آیاتش، از نظر دلالت لفظی، نه دلالت سلبی دارد و نه دلالت ایجابی، این هم از قرآن است؟

قرآن بر حَسَبِ روایت معروف از امیرالمومنین (صلوات الله علیه) «إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءٍ، عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَالطَّائِفِ وَالْحَقَائِقِ، فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَالْإِشَارَةُ لِلخَوَاصِّ وَالطَّائِفُ لِلأُولِيَا وَالْحَقَائِقُ لِلأنبِيَاءِ». سه‌تای اول دلالت لفظی است، ولی چهارمی دلالت لفظی نیست. «حقائقُ للأنبياء»، انبیاء که مهم‌ترینشان رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلّم) است و بعد ائمه (علیهم السلام) هستند که تالی تلو رسولند، و بعد حضرت مسیح (علیه السلام) است، لفظ انبیاء این سه بُعد را شامل است.

نبی نگفت، انبیاء. نبی رسمی ثابت النبوة الی یوم القیامة، رسول خداست. نبی‌ای که رسمی نبوده است و فعلاً تابع رسول گرامی است؛ مسیح است. و نبوت و خبر و حیانی که به وسیله رسول بدون کم و زیاد به آنها رسیده است ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) به اضافه‌ی فاطمه الزهرا (سلام الله علیها) است.

حالا، «فالعبارة للعوام» عبارت چیست؟ عبارت لفظ نیست، لفظ مُعَبَّر است چون فرمود «والإشارة للخوَص» اشاره بعد از معنیست بعد از لفظ نیست.

پس عبارات قرآن به قدری روشن است به قدری فصیح است، به قدری بلیغ است که عوام الناس مسلمان، حوزه ندیده‌ها، و درس نخوانده‌ها در صورتی که لغت قرآن را بدانند قرآن را می‌فهمند. «حُرْمٌ» حُرْمٌ است، «كُتِبَ» كُتِبَ است، وَجَبَ وَجَبَ است.

«والإشارة للخوَص» اشارات که معنی دوم است؛ معنی اول لفظ، معنی‌ای است که برای کل کسانی که با لغت قرآن آشنا هستند قابل فهم است. عمیق‌ترش اشاره است: «والإشارة للخوَص». فقیهان قرآنی صاحبان دریافت اشارات قرآن هستند. «والطائف للاولیاء» کسانی که تالی تلو مقام عصمتند در قرآن پژوهی، قرآن فهمی، تدبر در قرآن، در غور و سیر در قرآن؛ لطائف برای آنهاست، ولی همه‌اش لفظ است. لفظ سه بُعدی است: بُعد ظاهر، بُعد اشاره، بُعد لطیفه.

«والحقائق للانبیاء» حقائق، واقعیت‌هایی که الفاظ دلالی قرآن نه نصّاً، نه ظاهراً، نه محکماً، نه متشابهاً بر آنها دلالت ندارند بلکه از حروف رمزی اصلی یا حروف رمزی فرعی استفاده می‌شوند این‌ها برای مقام نبوت است.

بنابراین پاسخ این سوال: سنت قطعیه رسالت محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن ابعادی که نه موافق قرآن است و نه مخالف قرآن است چگونه از قرآن است؟ جواب: پیغمبر بزرگوار هم از نص قرآن، هم از ظاهر قرآن، هم از اشاره، هم از لطیفه، هم از محکّمات، هم از متشابهات و هم از حروف رمزی استفاده می‌کند. مانند «الر» «الم». حروف رمزی قرآن که در بیست و نه سوره قرآن است و چهارده حرف از بیست و هشت حرف هجاء عربی است و در بعضی جاها تکرار است و در بعضی‌ها تکرار نیست معنی دارند، منتهی معنی رمزی است. یعنی در معانی حروف رمزی، سایر مسلمانان هیچ شرکتی ندارند.

خدا برای جهاتی چند، حروف رمزی را که فهمش در اختصاص رسول است قرار داده. چرا؟ برای این که مسلمانان رابطه‌ی تنگاتنگ آغازین اولین آن‌ها، باید با آیه قرآن باشد. و رابطه‌ی تنگاتنگ دومین‌شان باید با پیغمبر باشد: «اطيعوا الله واطيعوا الرسول.»

«اطيعوا الله» بر حسب نهج البلاغه «فی محکم کتابه» و «اطيعوا الرسول» «فی سنته الجامعة غیر المفرقة». پس پیغمبر بزرگوار که مورد خطاب قرآن است؛ در کل جهات صریح و ظاهر و محکم و متشابه دلالی، و در کل جهات غیر دلالی و رمزی (رمزی در رموز ویژه و مخصوص مانند «الم» و رمزی در رموز غیر ویژه) خود «بسم الله الرحمن الرحيم» دو معنی دارد: یک معنی همان معنای دلالی که ما هم می‌فهمیم. معنای دیگر «ب» اشاره به مطلبی که ما نمی‌دانیم است، سین همین‌طور، میم همین‌طور.

بنابراین سنت قطعیه رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جایی که نه موافق قرآن است؛ از نظر دلالی؛ و نه مخالف است؛ مستفاد شخصی رسول گرامی است از خود قرآن، از آیاتی که دلالت لفظی ندارد، نه دلالت اشاره‌ای، نه لفظی لطیفه‌ای، بلکه «والحقائق للانبیاء.»

[این نسبت به ما است، ما درک نمی‌کنیم موافقت و مخالفتش را، ما به آن درجه‌ای نرسیدیم که بتوانیم موافقت و مخالفتش را درک کنیم]

از نظر آیاتی که دال است و لغاتی که وحی شده‌است برای معانی، قرآن افصح بیان و ابلغ بیان است بنابراین هیچ لغتی در قرآن، هیچ آیه‌ای در قرآن وجود ندارد که نشود

فهمید. بله، مراتب فهم فرق می‌کند، مراتب تکامل فهم فرق می‌کند که «العبارة للعوام والاشارة للخواص» ولیکن کسانی از فقیهان قرآنی هستند که تالی تلو مقام عصمتند ولی این‌ها کلّ قرآن را از نظر دلالی می‌فهمند یعنی یک آیه برایشان متشابه نیست. بله در مرحله‌ی اول متشابه هست؛ ولیکن آیات متشابهات که در آن دقت کنند در خود آیه، یا به محکّمات رجوع کنند، معنی آیه را متوجه می‌شوند ولیکن حروف رمزی قرآن را بر حسب تعبیر امیرالمومنین (علیه السلام) احدی نمی‌داند مگر صاحب رمز: «هی مفاتیح کنوز القرآن.»

حالا، آیاتی در بیان این حقیقت که دلیل مشرّع شرعی که جمع بین مُشرّعیّت و شرعیّت در میان یازده دلیل، همان قرآن می‌باشد را بیان می‌کنیم (که یازده دلیل همان کتاب و سنت و عقل و اجماع اطلاق و اجماع محصل و اجماع منقول و شهرت و سیره، خبر واحد، قیاس، استحسان و استصلاح است). ما ادله‌ی قاطع داریم که دلیل مشرّع فقط قرآن است از جمله:

در سوره‌ی کُهِف «وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» (کُهِف، ۲۷) ملْتَحَد فقط در دو جای قرآن ذکر شده: یکی سوره‌ی جن است و یکی سوره‌ی کُهِف. «ملْتَحَد» سوره‌ی جن، ملْتَحَدِ ربّانی است و «ملْتَحَد» سوره‌ی کُهِف ملْتَحَدِ و حیانی است. ملْتَحَدِ ربّانی در آیه ۲۲ سوره‌ی جن: «قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» پیغمبر مأمور است به کل مکلفان بگوید «انّی» مؤکداً «لن یجیرنی من الله احد» محال است کسی غیر از خدا مرا اجاره کند، مرا نجات دهد از خطرات، از ضررها، از زیان‌ها، خصوصاً زیان‌های روحانی و حیانی. «ولن اجد من دونه» ضمیر «دونه» به کی بر می‌گردد؟ به الله. «قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» این جا در سوره‌ی جن، «ملْتَحَد» منحصر است به رب، یعنی در کل شئون ربوبیت، در ذات، در صفات، در افعال، در تشریح و در همه‌ی آنچه که از خداست غیر از او ربّی نیست.

در سوره‌ی کُهِف، «ملْتَحَد» و حیانی است: «وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ» آیا مضاف مرجع ضمیر است یا مضاف الیه؟ مضاف. «وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ»، کتاب رب چیست؟ کتاب رب غیر از قرآن است؟ نخیر. «وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ» «لا» در «لا مبدل» فی جنس است، (یعنی) هیچ مبدلی از برای کل کلمات قرآن نیست. یعنی این مجموعه قرآن بعد از این که تمام



شد، وحی قرآنی و وحی مفصل خاتمه یافت، محال است کسی تبدیلیش کند حتی خدا. برای این که «وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ»، ضمیر «ه» به «کتاب» برمی‌گردد. یعنی کل قرآن (چون ضمیر به «کتاب» برمی‌گردد و کتاب کل هست و بعض نیست) وقتی نزولش پایان یافت «لامبدل لکلماته» محال است، حتی خدا، کسی «ملتحد» و پناهگاه و حیانی غیر از قرآن بیاورد، تا چه رسد به رسول، تا چه رسد به دیگران.

پس «لا مبدل لکلماته»: هم این که حدیث ناسخ قرآن نیست و هم پیغمبر ناسخ قرآن نیست بلکه مصدر و حیانی منحصر بفرد قرآن است «ولن تجد» تو ای پیغمبر! با این که اعلم و اعقل و اتقای کل عقلای عالم، کل فرشتگان، کل انبیاء هستی «ولن تجد من دونه ملتحد» به جز قرآن پناهگاهی و ملجایی و حیانی نخواهی یافت. بنابراین آیه صریح است در این که پیغمبر سنتش هم از قرآن است. وحی قرآن جدای از سنت، وحی سنت جدای از قرآن نیست بلکه وحی قرآن، الفاظ صریح و نص و ظاهر و متشابه قرآن است و وحی دوم که مربوط به دیگران نیست وحی حروف رمزی است. بنابراین «ولن تجد من دونه ملتحد» ملتحد از لحد می‌آید؛ لحد (که برای میت هم می‌گویند) پناهگاهی است که نپوسد.

حالا، این قرآن دو پناهگاه است: یکی میت منهای وحی را با وحی آشنا می‌کند، و دوم این که فقط وحی قرآن پناهگاه رسول گرامی است، وقتی که فقط وحی قرآن پناهگاه رسول گرامی است منحصرأ و بلا استثناء و صد درصد، بنابراین (پیغمبر) وحی‌ای جز قرآن ندارد؛ حدیث قدسی وحی قرآنی است، سنت متواتره وحی قرآنی است.

آن چه از پیغمبر به ما می‌رسد:

۱- یا سنت موافق با قرآن است که قبول (است) و لو راوی اش شمر باشد.

۲- یا مخالف با قرآن است که لا قبول (قبول نیست).

۳- یا نه موافق است و نه مخالف (با قرآن) و قطعی است، در نتیجه قبول می‌کنیم که مستفادِ رسول الله از حروف رمزی قرآن است

۴- یا سنت غیر قطعی است که بر حسب آیاتی مانند «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (اسراء، ۳۶) قبول نمی‌کنیم.

بنابراین نتیجه، دلیل ما فقط قرآن است. دلیل مشرّع و دلیل شرعی. اما سنت قطعیه با شرایطش دلیل مشرّع نیست چون پیغمبر مشرّع نیست و خدا مشرّع است آن هم در قرآن، در نص و ظاهر و حروف مقطعه (حروف رمزی) برای این که پیغمبر ناقل شرع است. رسول رسول است، نه رب است، نه رسول رب است (یعنی رسولی که خودش رب باشد نیست) بنابراین روایاتی که در کافی و غیر کافی وارد شده که خدا پیغمبر را در تشریح تخویل کرده است و توکیل کرده است، این روایات هرگز قابل قبول نیست و برخلاف نصوصی از قرآن شریف است.

[ شما فرمودید که پیامبر خدا آن مطالبی که ما نمی‌دانیم از آن حروف رمزی استنباط کرده؟ ]

مطالبی که ما از قرآن نمی‌توانیم استفاده کنیم، بله.

[ خوب لازم‌هاش می‌شود این که ولو برای ما اینطور نیست ولی برای پیامبر از عبارت باشد؛ اما شما فرمودید که برای پیامبر بزرگوار دلالت لفظی نیست، برای پیامبر لفظی است ولی برای ما لفظی نیست ]

ما که می‌گوییم عبارت نیست یعنی برای عبارت‌دان‌ها عبارت نیست. معنی‌اش این است، برای کسانی که از لفظ استفاده‌ی معنا می‌کنند عبارت نیست، ولی برای پیغمبر عبارت است. یعنی حروف کلمات نص یا ظاهر دالّ که نازل شده بر پیغمبر اکرم یک وحی است ولیکن حروف رمزی دو وحی است. مثلاً «بسم الله الرحمن الرحيم» یک وحی است چون معنی‌اش واضح است ولیکن «الم» دو وحی است: یکی وحی لفظ، یکی هم وحی معنی. در «بسم الله الرحمن الرحيم» وحی معنی لازم نیست چون

لفظ بین است. در آیات مفصلاتِ دالّه قرآن، وحی لفظ کافیسست چون الفاظ قرآن، افصح و ابلغ و ابین، اُمتن و انور الفاظ کل وحی‌ها و غیر وحی‌هاست. بنابراین یک وحی است. ولیکن حروف رمزی دو وحی است: «الر»، یک وحی! دوم: معنی الف چیست؟ لام چیست؟ راء چیست؟ دو وحی است.

بنابراین سنتِ قطعی رسول الله، وحی منفصل از قرآن نیست بلکه بر محور قرآن است چه حروف دالّ و چه حروف غیر دالّ که حروف رمزی باشد.

[غیر از صحبت‌های شما که فرمودید از حروف رمزی، سنت استفاده می‌شود غیر از صحبت‌های شما، جای دیگر دیده شده که این طور بیانش کنند؟]  
ما داریم از قرآن نقل می‌کنیم.

[نه! آیه سنت فقط (همراه) با حروف رمزی است؟ یا با چیز دیگر هم هست؟]  
نه! آن قسمت از سنتی که نه موافق قرآن و نه مخالف قرآن است از حروف رمزی است.

حروف رمزی دو بخش است: یک حروف مُمَحَّض در رمز است مثل ۲۹ سوره‌ی قرآن که سه سوره‌ی مدنی است و بیست و شش سوره‌ی مکی است و جمعاً ۱۴ حرف رمزی در آنهاست، این‌ها ممحض در رمزاند.

سوال: آیا در آغاز وحی، پیغمبر مأمور به نماز بود یا نه؟ خوب بله! آیا کیفیات نماز و رکعات نماز که در قرآن نیست و حروف رمزی هم ندارد (چون سُورِ آغازین که در قرآن نازل شده حروف رمزی ندارد: سوره‌ی حمد، مزمل، مدثر، علق)؛ این سوره‌های آغازین که پیایی بر حضرت نازل شد حروف رمزی ندارد؛ پس نه حروف رمزی دارد که از حروف رمزی کیفیات و رکعات را استفاده کند و نه دلالت لفظی دارد.

پس (این احکام نماز) از کجا (آمده)؟ می‌گوییم حروف رمزی دوم؛ حروف رمزی یا حروف رمزی ممحض است مثل «الر» یا خود حروف دالّ قرآن هم دال است و هم رمز است. «بسم الله الرحمن الرحيم» هم دالّ است و هم رمز. اگر رمز نباشد این بر خلاف نص آیاتی از قبیل آیهی سورهی کهف است که «وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» (۲۷). «ه» (ضمیر «دونه») قرآن است، «ه» (یا همان قرآن) یا صریح است یا ظاهر یا اشاره یا لطیفه یا رمز ممحض یا رمز غیر ممحض. اگر هیچ‌کدام را پیدا نکردیم، این رمز غیر ممحض است. رمز غیر ممحض این است که اولین آیه‌ای که بر پیغمبر نازل شد «بسم الله الرحمن الرحيم» است و اولین سوره، سورهی حمد. در خود همین آیات سورهی حمد به عنوان رمز (اضافه بر دلالت لفظی) رکعات نماز، خصوصیات نماز، شرایط نماز باید اشاره شده باشد. این بحث اول ما!

[خب «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (علق، ۱) این (مانند) بسم الله است؟ (در رمزی بودن)]

این هم بسم الله است: از خود «اقراء باسم ربك الذي خلق» می‌فهمیم چون «اسم ربك»، الله است؛ «ربك الذي خلق»، رحمان است؛ «خلق الانسان من علق»، رحيم است. «بسم الله الرحمن الرحيم» دو بُعدی است یکی لفظ بسم الله است یکی «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ» که این تفصیل، بیانگر بسم الله است. این جهت اثباتی (بحثمان) بود.

اما عقل، اطباق، اجماع محصل، اجماع منقول، شهرت، سیره، روایات غیر قطعی که روایت ظنی است، خبر واحد که غیر قطعی است تا چه رسد به قیاس، استحسان و استصلاح همه در مقابل قرآن به جهاتی چند مردودند. مگر بعضاً عقل. یعنی ما مأموریم با دقت عقلانی بدون پیرایه و بدون پیش فرض، بدون درخواست‌های سطحی، با عقل مطلق قطعی، لغات قرآن را، کلمات قرآن را، آیات قرآن را بر مبنای لغات و کلمات آیات قرآن بفهمیم و اگر هم جایی برای ما مبهم شد «وَأْمُرُهُمْ سُورَى بَيْنَهُمْ» (شوری، ۳۸) مشورت فقیهان قرآنی به فریاد می‌رسد که مواردی که مورد شبهه است برطرف شود.

بنابراین برحسب آیاتی از این قبیل و آیه «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» (آل عمران، ۱۰۳) واجب است حداقل عصمت علمی با «حبل الله» که قرآن است بگیریم. بنابراین اختلاف فقیهان چه سنی، چه شیعه و چه هر دو، بر مبنای قصور است و یا تقصیر. اگر ما قصور و تقصیر نمی‌داشتیم اختلاف مذاهب، اختلاف فقیهان در هر مذهبی، فقیهان در احکام، فقیهان در عقائد، فقیهان در موارد دیگر در کار نبود. بنابراین خدا قرآن را برای توحید امت، وحدت امت، دست کم از نظر علمی «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» (آل عمران، ۱۰۳) نازل کرده.

عصمت سه بُعدی است: علم، عقیده، عمل. مجموعش منحصر به ۱۴ معصوم است. ولیکن آیا ما در عصمت به مجموع مأموریم؟ نخیر. مأمور به محال که نیستیم. حداقل و قدم نخستین عصمتی که مأموریم بگیریم؛ عصمت علمی است، پس لازم است عصمت علمی گرفتن از قرآن برحسب فقه عقیدتی، فقه اخلاقی، فقه علمی، فقه عملی، فقه فردی، فقه اجتماعی سیاسی اقتصادی تمامش بر محور قرآن، با بیان سنت در آن جایی که قرآن نه نفی کرده و نه اثبات کرده.

[وقتی که «وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» و شوری بین فقهاء در مسائل اختلافی باشد، وقتی قرآن واضح و صریح دارد بر این موضوع (موضوع فرضی اختلافی) دیگر اختلافی نباید باشد که شوری کنند]

اختلاف تکاملی در فهم است؛ بینید! اختلاف تناقضی و تناقضی در فهم بر مبنای قصور و تقصیر است. ولی در اختلاف تکاملی یکی این قدر می‌فهمد یکی بیشتر می‌فهمد؛ کسانی که همگام هستند در تفاهم قرآنی و مقداری با هم در معرفت تفاوت دارند این‌ها با هم عقل و شعورشان را یکی کنند تا مطالب را در حد اشارات و لطائف دریافت کنند.

ما اعتراضی به فقیهان شیعی داریم، اعتراضی هم به فقیهان سنی. چرا فقیهان شیعی از یک یا دو دلیل بیشتر ذکر کرده‌اند؟ چرا فقیهان سنی از دو یا سه دلیل بیشتر ذکر کرده‌اند؟ این ادله، اعلّه (معیوب) است. ادله‌ی قطعیه‌ی کتاب و سنت و عقل مطلق در نفی دلیل‌های شماس است.

بنابراین باز تکرار می‌کنیم: ادله یا ادله‌ی مشرعه است، که منحصر به قرآن است که مشرّع است و شرعی. یا مشرّع شرعی است که دالّ بر مطالبی که پیغمبر از حروف رمز می‌فهمد، این سنت و قسمتی از سنت است. دیگر چه؟ دیگر اجماع چکاره است؟ اجماع (همراه با) دو یا سه اختلاف (در آن)، اطباقاتِ مختلفه فیها، اجماعاتِ محصله، اجماعاتِ منقوله، شهرت‌های مختلف، روایات مختلف، تا چه رسد به قیاسها و استحسان‌ها و استصلاحات.

[تازه عقل در کلیات می‌تواند قضاوت کند]

بله، درست است؛ عرض می‌کنم! ما این مطالب را در جلسات مختلف عرض کردیم امروز به عنوان جلسه‌ی اول می‌خواهیم وظیفه‌مان را و تکلیفمان را در علوم بیان کنیم. در علم عرفان، فلسفه، عقائد، اصول فقه، فقه، منطق، سیاسیات، اجتماعیات، در کل این مطالب قرآن بیانگر است. اگر برخلاف قرآن، حتی ضرورت قطعی کل مسلمین بود قبول نمی‌کنیم [...].

روی این اصل ما بحثمان در محور آغازین قرآن است و اگر از سنت استفاده می‌کنیم، استفاده از سنت برای تبیین قرآن نیست؛ پیغمبر مبین قرآن نیست پیغمبر مُتَبیین است، قرآن خودش بیانٌ للنّاس و مبین است. قرآن خودش مفسّر دیگران است نه دیگران مفسّر قرآن، مفسّر باید مفسّر خودش باشد. فطرتش را، عقلش را، فکرش را، دقتش را از آلودگی‌ها و غبارها خالی کند، مستقیم به قرآن نظر کند و قرآن را با قرآن تفسیر کند، چون تفسیر از فسر است یعنی کشف الغنی، قرآن غنایی (نقاب و حجاب) ندارد. قرآن که برحسب تعریف خودش بیان و تبیان و برهان و نور و هدی است، این خودش مفسّر مجهولات است نه اینکه دیگران حتی رسول گرامی مفسّر قرآن باشند. قرآن مفسّر ندارد، مُستفسر دارد. بله! عالم مستفسر قرآن هم مُفسّر است و هم مستفسر: مفسّر خود است: از اغلاط، غبارها و شک‌ها و جهالت‌ها و ظنون و خیالات خود را خالی کردن و با عقل مطلق، با لغت قرآن آیات قرآن را معنی کردن، مفسّر خود است و مستفسر از قرآن شریف.

[آیه «لَتُبَيِّنَنَّ لَهُمْ» و آیاتی همانند برای پیامبر، مگر برای قرآن مبین قرار نداده؟]

پاسخ دارد، «انا انزل علیک الذکر لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ». ببینید، ما به شما نور افکن دادیم تا روشن کنی صحرای تاریک را، یعنی بدن شما روشن کند یا نورافکن روشن کند؟ ما به تو قرآن دادیم تا بیان کنی به وسیله قرآن، ما به تو چراغ دادیم که در ظلمات روشن کنی، یعنی بدن پیامبر روشن کند (ظلمات را)؟

[نه خوب، پیامبر وسیله است]

خیر! پیغمبر وسیله آوردن نورافکن است: آوردن نور و برهان و تبیان و بیان و این‌ها. پیغمبر بهترین وسیله است برای آوردن وحی خدا که از کل وحی‌ها افضل، ابلغ، افصح و ابین است، تا چه رسد به وحی‌های زمینی.

فقط به این یک آیه تمسک شده (در این عقیده که پیامبر مبین قرآن است) و این آیه هم (به این مطلب) دلالت ندارد، برای این که عرض کردم: «ما به شما چراغ دادیم تا فضاهای تاریک را روشن کنی» یعنی با بدن روشن کنی؟ با لباس روشن کنی؟ با حرف روشن کنی؟ با فکر؟ خیر! با همین!

اگر هم این آیه متشابه باشد ما مراجعه به محکم می‌کنیم، آیات محکمت قرآن دلیل قاطع است، اصلاً این مُجَمَّعٌ علیه در میان کل مسلمان‌ها با مذاهب مختلفشان است که قرآن أفصح و أبلغ کل کلمات و حیانی است، کتابی که افصح و ابلغ است پیغمبر افصح از آن می‌شود؟ یا برابر می‌شود؟ تمام فُصْحًا و تمام بُلْغًا مادون قرآن هستند تا چه رسد به آن که گفته‌اند قرآن ظَنِّي الدلالة است!!

[این عقلی که خودش با وحی کنترل می‌شود چطور می‌تواند قضاوت کند در شرعیات؟]

کنترل عقل با وحی در زمینه چیست؟ در زمینه‌ای که عقل مطلق نباشد. اگر عقل می‌گوید دو ضرب در دو مساوی چهار، مطلق است. و دو ضرب در دو مساوی چهار خودش کنترل است، کنترل درونی است؛ کنترل برونی در مورد عقلیاتی است که

مختلفاً فیہ بین عقلاست، یا عقلاء تضاد و تناقص دارند یا تکامل دارند، در آن مورد قرآن بیانگر و مکمل است.

[پس عقل چکاره است این جا؟ وقتی که کنترلش با وحی است؟]

جوابتان را دادم، کنترل عقلی با وحی است که عاقلانه نباشد، عقل مطلق نباشد. اگر عقل مطلق بود کنترلش با خودش است. دو ضرب در دو مساوی چهار، چه قرآن باشد چه نباشد، چه پیغمبر بگوید چه نگوید دو ضرب در دو مساوی چهار می شود. ولیکن نماز صبح چند رکعت است؟ باید که حتماً وحی بشود...

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته